



ماهانامه **باشد ای دل که در میکده ها بکشایند** **گره از کار فرو بستهء ما بکشایند**

# پشم و مروارید

ماهانامه داخلی کانون الغدير مسجد علی بن ابی طالب (ع) محمدآباد، شماره ۱۳ اسفند ۹۲

رادیو دل: ۳۰۰۰۱۳۰۰۰۱۴۰۰۰

۳۲۲۶\*\*\*۰۹۳۹: سلام و خسته نباشید ۱-لطفاً فایل گاهنامه را در ویلاگان هم بذارید ۲-بعضی از مطالب گاهنامه را هم می‌توانید در وبلاگ بصورت یک پست منتشر کنید مثل مصاحبه‌ها و یاداشتها و اخبار- تشکر و سپاس

ماهانامه: سلام دوست عزیز، معمولاً ما فایل پی دی اف را در وبلاگ قرار می‌دهیم. آدرس وبلاگ ما: [alghadirblog.blog.ir](http://alghadirblog.blog.ir)

۹۰۲۴\*\*\*۰۹۱۳: دستم‌زاد جناب آقای مسگری ماهنامه ی پشم و مروارید بسیار زیبا و رسا بود من از خواندنش لذت بردم و وظیفه دانستم قدربدارم تلاششان راحتی بایک مسیح.

ماهانامه: از همراهی شما خرسندیم ۵۱۳۷\*\*\*۰۹۱۳: خدقوت

ماهانامه: خدانگهدار ۸۴۲۱\*\*\*۰۹۳۷: شماره خوبی بود، متتهای جالبی داشت

ماهانامه: خوبی از خودتونوه

۸۵۲۷\*\*\*۰۹۱۳: با سلام. به انتقاد دارم از اونایی که به جای سلام مس نویسن "س"، سلام اسم خداست و حرمت داره. بیاید بخاطر آسون کردن نوشته هامون حرمت کسی رو ک ادعا می کنیم خیلی دوشش داریم نشکیم! حق یارتون

ماهانامه: سلام. من سکوت می کنم، جواب با آنهاکه سلام را "س" می گویند. البته خودم هم گاهی!!! ولی قصد من بی احترامی نیست.

منتظر پیامک های شما سروران...

## روزشمار آخرین ماه آخرین فصل ۱۳۹۲

12/5	روز مهندسی
12/14	روز احسان و نیکوکاری
12/15	روز درختکاری
12/16	ولادت حضرت زینب و روز پرستار
12/22	روز بزرگداشت شهدا
12/24	شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) - به روایتی
12/25	روز بزرگداشت پروین اعتصامی
12/29	ملی شدن صنعت نفت
93/1/1	ساقیا آمدن عید مبارک بادت

### من اگر خوبم اگر بد، تو برو خود را باش...

ظاهر پیغمبر همان گونه بود که ظاهر مردم بود. "و در میانشان پیامبری از خودشان روانه کردیم که خدا را ببرستید. (المومنون ۳۲)" پیغمبر تافته ی جدابافته نبود. "اوست که شما را از گل آفرید. (انعام ۲)" از مردم بود. و "قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد (توبه ۱۲۸) با مردم بود. چون مردم کار می کرد. ظاهری نداشت که اگر در میان مردم قرار می گرفت بشود او را از بقیه تمیز داد. ظاهرش طوری نبود که اگر بقیه مردم کارشان به عده ای بیافتد، اگر ظاهرشان به ظاهر پیغمبر شبیه باشد بتوانند مشکلشان را حل کنند. چنان چه مشهور است نوری اطراف سر او را احاطه نکرده بود، بلکه نوری در دل داشت. موعظه می کرد ولی اجبار نمی کرد. "به یقین ما تو را به حق و راستی، مژده‌دهنده و بیم‌رسان فرستادیم، و تو هرگز (پس از ابلاغ رسالت و اتمام حجت) مسئول (حال) دوزخیان نیستی (بقره ۱۱۹)" ولی هستند کسانی که متأسفانه خودشان را کاسه ی داغ تر از آش پنداشته و جویای ماجرا تا آنجا که حتی به پیغمبر هم واگذار نشده، باشند. لازم است

اشاره شود که خداوند به پیامبر می فرماید: "و من تو را (به رسالت خود) برگزیدم، در این صورت به سخن وحی گوش فرا ده. (طه ۱۳)" آیا آنها که خود را در این مورد بیش از خود شخص، واقف بر عمل دیگران می پندارند، در خود صلاحیتی دیده اند؟! او عمل می کرد سپس موعظه می کرد. عمل خود و آل او، تصدیقی بر گفتارش بود. بیایید، نصیحتمان در پس نتیجه ی اعمالمان نهفته باشد، نه در پس زبان! حتی اگر خودمان خوبیم، انقدر دیگران را از اینکه مثل خودمان خوب نیستند، سرزنش نکنیم. مواظب باشیم، نکند قصدمان خوبی باشد ولی در زندگی دیگران دخالت کنیم و آرامش آنها را از آنها بگیریم. هر کس جهان بینی خاص خودش را دارد، نمی توانیم کسی را مجبور کنیم همان طوری خدا را قبول داشته باشد که ما داریم. هر کس اشتباه می کند. پدر و مادرمان که "آدم" و "حوا" بودند، بر اثر یک اشتباه و نافرمانی از امر خدا به زمین رانده شدند. اگر کسی اشتباهی مرتکب می شود، او را از خود نرانیم، چه بسا سرکنگبین صفرا فزود. کمی مهربان تر زندگی کنیم.

### ما دردی است اندر دل که گر گویم زبان سوزد و گر پنهان کنم تو رسم که مغز استخوان سوزد

ما -ساکنان بخش کویرات- آنقدر درگیر امور شخصی و روزمرگی های خود هستیم که به مشکلات ریز جمعی خود توجهی نداریم، غافل از حیاتی بودن آنها که در صورت یادآوری آنها به صاحبان مقام و دلسوز قطعاً ترفیع می شود. بعنوان نمونه در یاد دارم جلسه ای با حضور نماینده ی محرومان جناب آقای منصوری که گویی عمرش را با این مردم سر کرده و با آنها نفس کشیده است، اشاره ای به مسئله ی اخذ سهم ابوزیدآبادی ها (به عنوان اولین کسانی که در راه اندازی سایت، زحمات طاقت فرسایی متحمل شدند) از سایت نظنن شد. با اطلاع آقای منصوری و آغاز پیگیری و با قدوم پر خیر امام جمعه ی محبوب شهر که انصافاً با حضور وی روح امید در پیکر بخش کویرات دمیده شده است، این مسئله به بار نشست که نتیجه ی آن کلنگ زنی بلوار ابوزیدآباد-فخره بود. "که جز نکویی اهل نکو نخواهد ماند". بی شک اشاره به این گونه مسائل باعث چاره اندیشی تدریجی آن می شود. دردهایی نظیر: الف-افتخار کاشان و آران و بیدگل به بخش کویرات از لحاظ موقعیت بی نظیر جغرافیایی و نیز به طور کلی یکی از قطب های کشاورزی و دامداری که بدون شک اگر چه چند سالی است که یکی از مناطق محروم کشور بوده و ظاهراً قرار است همچنان محروم بماند، با وجود سکونت بیش از ۱۵۰۰۰ نفر متأسفانه از نداشتن یک جایگاه سوخت سی ان جی (گاز) رنج می برد. ساکنان ناگزیرند ۳۰ کیلومتر رفت و برگشت جاده نه چندان بی خطر



ساناریا/سارایا/سانابارا/سانارا را در پیش بگیرند! به نظرم به ناچار بد نیست همانند طرح تسهیم اهالی در عمران شهر، قبضی پیوست قبوض شود تا اهالی هزینه احداث پمپ گاز را بپردازند. هر چند اگر قرار باشد این گاز قسمت فرزندانمان شود، آن هم اگر تا آن روز سوخت دیگری جایگزین نشود! ب-جناب آقای نقدی، مجری

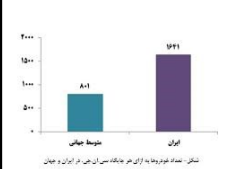
طرح تسهیم شهروندان ابوزیدآبادی در عمران شهر. سلام علیکم! آیا می دانیم، آن دو برادر و خواهری که یکی سر متری را به دست داشت و آن دیگر ته متر را و دور خانه ی آن بیوه زن یا پیرمردی را که آفتابش لب بام و پایش لب گور است متر می کرد، او که در هفت آسمان یک ستاره هم ندارد حالا باید عوارض هم بپردازد، چون سیستم، محاسبات را انجام می دهد و نمی شود کاری کرد، ای کاش این سیستم از درون خانه ها هم اطلاعی داشت، چرا که آن پیر مرد و پیرزن با پرداخت چند ساله عوارض، دیگر خانه ای نخواهند داشت که بخواهند عوارضش را بپردازند! به فریادم رسید ای مسلمانان، از بهر خدا اگر مسلمانید.

### آموزگار بخش کویرات، سید طیب رزاقی، بهمن ۹۲

ماهانامه: احتمالاً به چند دلیل منطقی تا بحال مسئولین عزیز جایگاه سوخت را راه اندازی نکرده اند. که جای تشکر دارد. ۱. با توجه به میزان مصرف سرانه سی ان جی در ایران در مقایسه با جهان (عکسش را گذاشته ایم توجه بفرمایید) می خواهند، صرفه جویی کنند تا حداقل مصرف را با جهان برابر کنند. (طرح جنبه داران استفاده از انرژی سی ان جی)

۲. نظریه بعدی این است که، احتمال می دهند همشهریان عزیز هنگام سوخت گیری از ماشین پیاده نشده و خدای نکرده ماشین منفجر شود و مبادا آسیبی به کسی برسد (طرح جلوگیری از خسارات مالی و جانی)

۳. می خواهند مردم ابوزیدآباد همانند کلان شهرها از آلودگی رنج نکنند!!! (انجمن لایه ازن دوستان) با این وجود پیشنهاد می شود، یک قبضی به قبوض اضافه شود که مردم در تحکیم لایه ازن و ضد ضربه ساختن ماشین آلات در برابر انفجارات احتمالی، شریک شوند، که می ماند فرهنگ استفاده ی ایرانی جماعت از انرژی که انصافاً قبول کنیم کاریش نمی شود کرد، پس از آن انشالله شاهد احداث جایگاه خواهیم بود.



## در نظرسنجی شرکت کنید

ماهانمه یشم و مروارید، به چه صورت ادامه پیدا کند بهتر است؟

۱. به صورت ماهانه با ۲ برگ

۲. به صورت فصل نامه با برگ بیشتر

۳. ادامه پیدا نکند، بی فایده است

نظرات خود را بی رودریایی با ما در میان بگذارید.

سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۳۰۰۰۱۴۰۰۰

## به اندازه ی بود باید نمود، خجالت نبرد آنکه نمود و بود (سعدی)

گاهی انسان در کوچه و بازار و خیابان شاهد رفتارهایی است که موجب تفکر و تحیر در احوال بعضی افراد می شود تکرار می کنم بعضی افراد. به عنوان مثال گاهی افرادی را می بینیم که هنگام نماز مخصوصا در تابستان آستین ها را بالا می زنند و جوراب خود را در دست دارند و روانه ی مسجد هستند، با این حرکت چه چیزی را می خواهند القا کنند یا ثابت. آیا جز اینست که میخواهند بگویند مردم ببینید من وضو گرفته ام و برای نماز به مسجد می روم. مگر خداوند منان که همه جا شاهد و ناظر احوال است نمی داند تو وضو گرفته ای و نماز میخوانی. چرا اصرار داری که مردم کوچه و بازار ببینند؟ در حالیکه رفتار و اعمال آنها با این حرکت مغایرت دارد یعنی (دروغ می گویند، تهمت می زنند و...) آیا بهتر نیست که بدون ریا این فریضه ی واجب الهی را بجای آورند؟ بسیاری از مردم نماز خوان را می شناسم که علاوه بر نماز های روزانه و واجب، نماز شب هم می خوانند که گاهی روی پیشانی آنها جای مهر نماز نمایان است و رفتار و گفتار و اعمال آنها صداقت و عدم ریاکاری آنها را به وضوح نمایان و تایید می کند و در مقابل افرادی را می بینیم که پینه ای بر روی پیشانی ایجاد کرده اند که فراتر از سایش مهر نماز و سجده ی طولانی است و اصلا به گروه خون آنها نمی خورد و گفتار و رفتارشان موید آنست. غرض از تحریر مطالب فوق آنست که بیاییم هر عملی را در راه رضای خدا انجام دهیم اعم از واجبات و مستحبات فقط برای خدا باشد نه جلب اعتماد مردم با ریاکاری. در خاتمه، سختم را با دو بیت شعر که بسیار زیبا و رسا ما را از ریاکاری و فریب مردم منع می کند، پایان می برم به امید آنکه شامل حال بنده و شما خواننده ی عزیز نباشد.

پیشانی ار به داغ گناهی شود سیه،

بهتر ز داغ مهر نماز از سر ریا

نام خدا نبردن از آن به که روز و شب،

بهر فریب خلق بگویی خدا خدا

به قلم استاد علی آقا باقری

## چرا عقب مانده ایم؟ (بخش دوم)

در شماره قبل چند دلیل در مورد عقب ماندگی ابوزیدآباد (در شاخص های کلی) را که به زعم خود مهم دانستم، مطرح کردم و در این شماره هم چند دلیل دیگر را هر چند کوتاه مطرح می کنم. البته لازم است که تا بگویم که اولاً: خودم از این عیوب میرا نیستم و دوماً تمام سعی ام بر این است تا حقیقت را به پای وجاهت قربانی نکنم. اگر این نوشته بتواند سر سوزنی به بهبود وضعیت رفتاری و اخلاقی کمک کند، باعث خوشحالی اینجانب خواهد شد. در شماره قبل به سه دلیل (توهم دائمی توطئه؛ احساساتی بودن و شعاعزدگی روزمره؛ ریاکاری و فرصت طلبی) اشاره کردم و در این شماره به دنباله بحث قبلی می پردازم. به نزد من آن کس نکوخواه تست... که گوید فلان چاه در راه تست ۱. **عدم صداقت:** بر روی کتیبه بجامانده از داریوش هخامنشی نوشته شده: «خداوند، این کشور را از دشمن، خشکسالی و **دروغ** محفوظ بدار...». جالب اینجاست که این گفته و حتی آیات قرآنی هم در تأیید قباحت دروغگویی در ذهن مان نقش بسته و گاهی هم آن را با آب و تاب بیان می کنیم ولی از این امر غافلیم که چرا همیشه از دروغگویی ناله سر می دهیم و حتی هیچگاه به این فکر نیستیم که اعمال خود را در نظر آوریم و به قول سعدی، از دست خویش فریاد بزنیم. عدم صداقت باعث رنگ به رنگ شدن، بوقلمون صفتی، نان به نرخ روز خوردن و یا حاکم معزول را لگد زدن می شود. امیدوارم که قدر خودمان را بیشتر بدانیم. ۲. **لجبازی و انتقام جویی:** اگر حافظه ما برای هر چیزی ضعیف باشد، برای نگه داشتن کینه در دل و برای بخاطر سپردن تمام جزئیات قضیه به منظور انتقام جویی بسیار عالی است. حال فرض کنیم که در موضوعی، مسابقه ای و یا

انتخاباتی اختلاف سلیقه و یا حتی شکست بخوریم، آنقدر به اصطلاح دندان به جگر می فشاریم تا روزی روزگاری که امکانش فراهم شود، تلافی کنیم و انتقام خود را بگیریم و اگر هم خودمان هم نتوانیم تلافی کنیم، به هر کس که بتواند و بخواهد با شخص مورد نظرمان مخالفت و دشمنی کند، همکاری صمیمانه می کنیم. اما از یک نکته همیشه غافل بوده ایم که در عفو و گذشت لذتی است که در انتقام نیست. نتیجه فراموشی بدبها و بخشش، آرامش وجدان است. ۳. **حدیث به من چه؛ به تو چه؛ و گاهی دایه مهربانتر از مادر:** در مورد موضوعات مختلف اگر احساس کنیم که دخالت در کاری یا اظهارنظر در امری، منفعی برای ما ندارد و یا در آینده ضرری تهدیدمان می کند، می گوئیم: آقا به من چه! به تو چه! بیکاری مگه! حال عکس این موضوع را فرض بگیرد. اگر این دخالت برایمان نفعی داشته باشد و یا تحت تأثیر احساسات قرار بگیریم و یا حتی از انجام لذت ببریم و بتوانیم خودمان را نشان بدسیم، بلافاصله دایه مهربانتر از مادر می شویم و ناگهان قلبمان برای هر متجاوز و یا انسان ریاکاری می تپد و دنباله رو او می شویم. البته ذکر این نکته الزامی است که دلایل دیگری هم برای عقب ماندگی وجود دارد که ریشه در کج رفتاری دارد ولی تمام سعی اینجانب بر ذکر رئوس مطالب بوده است. در نهایت برای حسن ختام، به سوره رعد، آیه ۱۱ استناد می کنم: «**خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا زمانی که آن قوم خلیفاتشان را تغییر دهند**». امیدوارم این نوشته کوتاه بتواند حداقل لحظه ای ما را به تفکر در مورد مشکلات وادارد؛ همچنین از تمامی کسانی که نظراتشان را برای من ارسال و یا گوشزد کرده اند، تشکر می نمایم. **به قلم: حمیدرضا پوربررات ابوزیدآبادی (ایمیل: [hpourbarat@yahoo.com](mailto:hpourbarat@yahoo.com))**

## حمیدرضا عمرانی (کشتی گیر وزن ۶۶ کیلوگرم مسابقات استانی)

امروز نه آغاز و نه انجام جهان است

ای بس غم و شادی که پس پرده نهران است

گر مرد رهی غم مخور از دوری و دیری

دانی که رسیدن هنر گام زمان است

آبی که بر آسود، زمینش بخورد زود

دریا شود آن رود که پیوسته روان است

از بچگی عاشق کشتی بودم. همیشه آرزو داشتم که ای کاش در منطقه خودمان یک باشگاه کشتی می بود و من بی هیچ دغدغه ای به ورزش مورد علاقه ام می پرداختم. بهمن ماه ۱۳۸۸ بود که به عضویت باشگاه امیرکبیر کاشان درآمدم. از آنجاییکه از فیزیک بدنی و استعداد بسیار خوبی که در کشتی برخوردار بودم، در اندک زمانی حتی از قدیمی تر های باشگاه هم پیشی گرفتم. به مدت دو سال و نیم با مشکلات بسیار زیادی دست و پنجه نرم کردم، اما هیچ یک از این موانع حتی ذره ای هم از عشق من به کشتی کم نکرد. پس از افتتاح باشگاه کشتی شهدای بسیج ابوزیدآباد، با کسب اجازه از مربی خود، کشتی را در ابوزیدآباد دنبال کردم. حدود یک سال و نیم زیر نظر آقای سرمستی به تمرینات سخت و فشرده ادامه دادم. حالا دیگر بعد از چهار سال زحمت و تلاش بی وقفه و کسب

تجربه، در خود دیدم که می توانم حداقل ذره ای از زحمات مربیان عزیزم را جبران کنم، و نیز برای مردم منطقه بویژه مردم عزیز محمداًباد افتخاری کسب کنم. جمعه یازدهم، بهمن ماه



۹۲، به امید قهرمانی در مسابقات استانی راهی اصفهان شدم. با اینکه سطح مسابقات بسیار بالا بود، تا نیمه نهایی پیش رفتیم، کمتر از ۳۰ ثانیه از مسابقه ی نیمه نهایی باقی مانده بود و من ۵ بر ۴ (پنج بر چهار) از حریف اصفهانی ام پیش بودم. حریف دیگر توان مبارزه نداشت و به اصطلاح رایج، کاملاً بریده بود. اکنون یک پای فینال بودم و حداقل عنوان نایب قهرمانی برای من مسجل شده بود. اما متأسفانه ناگهان همی چیز تغییر کرد و من در همان اندک زمان باقیمانده به شدت از ناحیه ی آرنج دست چپ آسیب دیدم و دیگر قادر به ادامه ی کشتی نبودم و از دور مسابقات حذف شدم. اما نا امید نشدم و این امید را به فال نیک میگیرم. من میدان بزرگی را تجربه کردم و به محض بهبودی کامل، دوباره به طور جدی تمریناتم را با توکل بر خداوند و استمداد از مولا علی (ع) شروع خواهم کرد. یا حق

**ماهانمه: خسته نباشی حمید جان، درست است که مدال مسابقات از آن تو نشد، ولی مدال تلاش و امیدی را بر گردن آویخته ای که موجب افتخار ماست. به امید روزی که قهرمانی در مسابقات جهانی را برایت جشن بگیریم.**

**اگر یک روز طلوع و غروب آفتاب را نمی دیدم گناهکار بودم.**



همراه آنها به شکار می رفتم. بزرگتر که شدم عمومی کوچکم تیراندازی را به من یاد داد. اولین پرنده‌ای که زدم یک سبز قبا بود. هرگز شکار خوشنودم نکرد. اما شکار بود که مرا پیش از سپیده

کوچک که بودم پدرم بیمار شد و تا پایان زندگی بیمار ماند. پدرم تلگرافچی بود. در طراحی دست داشت. خوش خط بود. تار می نواخت. او مرا به نقاشی عادت داد. الفبای تلگراف (مورس) را به من آموخت. در چنان خانه‌ای خیلی چیزها می شد یاد گرفت. من قالی بافی را یاد گرفتم و چند قالبچه کوچک از روی نقشه‌های خود بافتم. چه عشقی به بنایی داشتم. دیوار را خوب می چیدم. طاق ضربی را درست می‌زدم. آرزو داشتم معمار شوم. حیف، دنبال معماری نرفتم. در خانه آرام نداشتم. از هر چه درخت بود بالا می رفتم. از پشت بام می پریدم پایین. من شر بودم. مادرم پیش‌بینی می‌کرد که من لاغر خواهم ماند. من هم ماندم. ما بچه‌های یک خانه نقشه‌های شیطانی می کشیدیم. روز دهم مه ۱۹۴۰ موتورسیکلت عمومی بزرگم را دزدیدیم، و مدتی سواری کردیم. دزدی میوه را خیلی زود یاد گرفتیم. از دیوار باغ مردم بالا می‌رفتیم و انجیر و انار می دزدیدیم. چه کیفی داشت! شب‌ها در دشت صفی آباد به سینه می‌خزیدیم تا به جالیز خیار و خربزه نزدیک شویم. تاریکی و اضطراب را میان مشت‌های خود می فشردیم. تمرین خوبی بود. هنوز دستم نزدیک میوه دچار اضطرابی آشنا می‌شود. خانه ما همسایه صحرا بود. تمام رویاهایم به بیابان راه داشت. پدر و عموهایم شکارچی بودند.

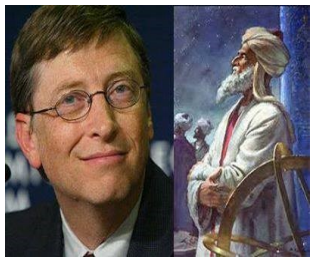
دم به صحرا می کشید و هوای صبح را میان فکرایم می‌نشاند. در شکار بود که ارگانیزم طبیعت را بی‌پرده دیدم. به پوست درخت دست کشیدم. در آب روان دست و رو شستم. در باد روان شدم. چه شوری برای تماشا داشتم! اگر یک روز طلوع و غروب آفتاب را نمی دیدم گناهکار بودم. هوای تاریک و روشن مرا اهل مراقبه بار آورد. تماشای مجهول را به من آموخت. من سال‌ها نماز خوانده‌ام. بزرگترها می‌خواندند، من هم می‌خواندم. در دبستان ما را برای نماز به مسجد می‌بردند. روزی در مسجد بسته بود. بقال سر گذر گفت: "نماز را روی بام مسجد بخوانید تا چند متر به خدا نزدیک‌تر باشید!"

**سهراب سپهری (کتاب: هنوز در سفرم)**

کتاب "خدا یکی، عشق یکی!" نیرنجی (بایر بس المللی آیار بدیع در جهان اسلام)، به قلم سعید عرب ابوزیدآبادی، در ۲۰۰ صفحه با موضوع: مذهبی در قالب داستان‌های خواندنی، به قیمت ۶۰۰۰ تومان انتشار یافت.

**بیل گیتس اعتراف کرد که ویندوز XP را با خواندن کتاب پنجره ارقام خوارزمی طراحی کرده است!!**

چندی پیش بیل گیتس موسس شرکت مایکروسافت در سخنرانی خود در کالج Concordia به این نکته اعتراف کرد که در ساخت ویندوز از محمد بن موسی خوارزمی ریاضیدان برجسته ایرانی الهام گرفته است. به گزارش خبرنگار تلنا به نقل از مجله Top Technolog در این سخنرانی اشاره کرد که زمانی که سال اول دانشگاه بوده کتاب پنجره ارقام خوارزمی را خوانده و با مطالعه نوشته‌های او در باب منطق فازی و جبر دو گانه، ایده ساخت ویندوز در ذهنش شکل گرفته است و به همین دلیل از دانشگاه بیرون زد تا ایده خود را عملی کند. او بعد‌ها نام ویندوز را با الهام گرفتن از نام کتاب پنجره ارقام برای سیستم عامل خود انتخاب کرد. او حتی به این نکته اشاره کرد که نام ویندوز xp را از مخفف کلمه xarazmi prestige به معنای اعتبار خوارزمی گرفته است. به گفته گیتس در واقع خوارزمی در آن زمان ویندوز را در ذهن خود ساخته بوده است اما امکانات به نمایش گذاشتن آن را نداشته!!!



**فعلا هیچ کس عهده دار نیست** با وجود پر رفت و آمد بودن این جاده سالهاست کسی دستی به سر و رویش نکشیده است. مثلا افتخار می کند که راه سایتی است که کل کره ی زمین آن را می شناسد. **جاده مابین تقاطع ترانزیت تا سر دو راهی چالقره-نطنز را می گویم.** در ماشین یکی از کارکنان سایت نشسته بودم و مسیری را تا ابوزیدآباد می آمدم، به این جای جاده که رسیدیم زبانش باز شد تا سر ترانزیت که یادش رفت. گفتم چرا نامه نمی نویسد؟ گفت نوشتیم، کسی عهده دار نیست، نطنز می گوید جاده ما نیست، کاشان هم می گوید از ما نیست. با خودم گفتم حالا قضیه اگر سر استان شدن کاشان باشد، این جاده را با نیروگاهش هم این می‌خواهد و هم آن، حالا چطور سر چند قدم راهی که پدر ماشین و آدم را در می آورد، نه این عهده دار است و نه آن. دلشان خوش است اتوبوس برگزیده سال ۲۰۰۹ اروپا خریده اند، درست مثل پدری می ماند که فرزند سالم و باهوشی داشته باشد، او را به مکتب خوبی هم بفرستد، چارپای خوبی هم برایش بخرد، ولی به مسیر خانه تا مکتب توجهی نکند! می دانم آن که می خواند، بدنال حل مسئله نیست، احتمالا پی گیر دادن به ماست! البته این را تجربه نقد نویسی به ما آموخته است.

درختان، بجز ترین نبیث الاهی اند، در حفظ آنها کوشا باشیم. روز درختکاری گرامی باد.

**مثل درخت باشید که در تمام پاییز بریده بید، روح رنگ را برای خویش نگه می دارد.** در آبادی ما، هر نفر یک درخت. امروز زمین شاد است و آسمان می تواند نفسی تازه کند. پرنده با سرود آمدن بهار را سر داده اند و اهالی زمین، با خانه سبز خود مهربان شده اند. امروز جشن پیوند با طبیعت، روز درختکاری است.

دوستانی که تمایل دارند نوشته هاشان بی اسم یا با نام مستعار در ماهنامه چاپ شود، می توانند مراتب را با ارسال پیامک به سامانه پیامکی ما (۳۰۰۰۱۳۰۰۰۱۴۰۰۰) یا با تماس با مدیر مسئول ماهنامه، در میان بگذارند. همچنین مطالبی پیرامون تربیت فرزند، مسائل زناشویی، اخلاق خانواده، نوجوانان و نیازها، روابط متقابل والدین با فرزند و بالعکس و... که از متون علمی معتبر انتخاب می شوند را می توانید برای ما ارسال کنید. کانون الغدیر همچنین، از تشکل های علمی دانشجویی حمایت می کند.

حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمد عرب، درگذشت والده ی محرمه یان، مادر دو پیهید والا مقام، مهدی و نورالدین عرب را به پیما و خانواده محیرمتان تسلیت عرض می نمایم. ماهنامه پیما و مروارید، کانون الغدیر، هیئت امنای مسجد علی س ای طالب علیه السلام



هفت کشور می کنند امروز، بی مقالات سعری انجمنی  
 شب هجر کوهر، بر هفت پنج شنبه از ساعت ۱۷ الی ۱۸ مکان کاروانسرای شاه  
 عباسی ایزدآباد، سفره خانه سنتی قصر کهن، برگزار می گردد. علاقه مندان می توانند با  
 تماس با مسئولین هماهنگی، در جلسات مبتنی شرکت نمایند.  
 شماره تماس: رزاقی: ۰۹۱۳۳۶۳۷۸۰۱ باقری: ۰۹۱۳۳۶۳۷۱۶۰



ماہنامه یاشم و مروارید Yashm & morvarid  
 کانون فرهنگی هنری الغدیر، مسجد علی بن ابی طالب محمدآباد  
 سامانه پستی: ۳۰۰۰۱۳۰۰۰۱۴۰۰۰  
 وبلاگ: Wwww.alghadirblog.blog.ir  
 شماره مدیر مسئول: ۰۹۱۳۰۹۹۹۰۰۱۴

از تمامی کسانی که با پاییک و تماس تلفنی به ما دلگرمی داده اند،

سپاسگزاریم

ماه بالای سر آبی است...

با چند کیبی نعره که قانون خدا کو؟ گوش شنوا کو؟  
 آن کس که دهد گوش به عرض فقرا کو؟ گوش شنوا کو؟  
 مردم هیک مست و ملنگند به بازار از دس شده بپزار  
 انصاف و وفا و صفت پیرم و حیا کو؟ گوش شنوا کو؟  
 در خانه همسایه عروسی است، آ میلا به به، بارک الا  
 آن شاخه نیایی که شود قسمت ما کو؟ گوش شنوا کو؟  
 درعلم و یرقی، همه آفاق عوض شد اخلاق عوض شد  
 ما را به سوی علم و یقیس، راهبا کو؟ گوش شنوا کو؟  
 افکنده دو صد غلغله رکنب گردون صوت گرامافون  
 هرگوشه بساطی زیرابست وهارست دیکر سی بار است  
 اندر کف کوران ستم دیده عصا کو؟ گوش شنوا کو؟  
 دیدیم به باعی فقرا دسته به دسته ر سپره نشسته  
 فریاد کشیدند همه؛ «ایرف «ما کو؟ گوش شنوا کو؟  
 محمد ایرف قزوینی (گیلابی)، نسیم پهل

حقوق دیگران احترام قائل نمی شوند. \* این کودکان در برابر انتقاد بزرگ ترها بی تفاوت هستند، از ثبات عاطفی کمتری برخوردارند و گرایش بیشتری به انحراف اخلاقی نشان میدهند. \* این کودکان استقلال کافی ندارند و احساس ناامنی در آنها شدید است. نا امنی و نا آرامی در خانه، دو پی آمد اساسی دارد: نخست این که فرزندان، به ویژه پس از رسیدن به نوجوانی، از نظر فکری از والدین احساس جدایی و بیگانگی میکنند. دوم این که هنگام تصمیم گیری در امور اساسی زندگی، به سبب اضطراب و تنش که در اثر ناامنی پدید آمده است، دچار خطاهای گوناگون رفتاری می شوند که یکی از آنها فرار از خانه است. در حقیقت، فرار از خانه نوعی عصیان گری برضد خانواده ای است که در آن پرخاش و تنش های عاطفی حاکم باشد و اعتراض کودکان، سخت گیری تربیتی سرپرست خانواده را در پی دارد. \* کودکان والدین سخت گیر معمولاً در کارهای گروهی شرکت نمیکنند و از قبول مسئولیت خودداری می نمایند چون این افراد، افکار و عقاید خاصی را بدون چون و چرا از پدر یا مادر در محیط خانواده خویش پذیرفته اند، متعصب خواهند بود که تحمل اندیشه های مخالف را نخواهند داشت. این افراد قدرت ایجاد ارتباط مثبت با دیگران را ندارند، یعنی در زمینه ی عاطفی و اجتماعی به میزان کافی رشد نکرده اند. \* و رشد ناکافی حاصل از سخت گیری و برخورد های انضباطی شدید والدین، به تدریج، سبب انزوای اجتماعی و در نهایت افسردگی فرزندان خواهد شد. \* محدودیت مطلق در خانه و روش تربیتی سخت گیرانه، باعث شکسته شدن و از بین رفتن خلاقیت و مانع بروز و ظهور استعدادها می شود و به فرزندان و اعضای خانواده، اجازه ی فعالیت های نو و شکوفایی استعدادهای شان را نمی دهد. \* در بعضی موارد محدودیت مطلق، سبب ایجاد یا افزایش احساس کهنتری و خودکم بینی فرد می شود؛ در نتیجه سبب هجوم افکار منفی درباره ی خود و ناراضیاتی از خویش شدن و دیگر اختلالات عاطفی خواهد شد. تربیت والدین مستبد و سخت گیر، در پسران بیش از دختران نتایج منفی دراز مدت بر جای می گذارد. توانایی شناختی و اجتماعی فرزندان پسر چنین والدینی، در مقایسه با همسالانشان کمتر است. حس ابتکار، رهبری و اتکای به نفس در این فرزندان دیده نمی شود.

**تربیت فرزندان خود را بیست سال قبل از تولدشان آغاز کنید. بخش ۱**

والدین بر اساس ویژگی هایی که میخواهند فرزندانشان داشته باشند، روش ها و الگوهایی برای تربیت آنان به کار می برند. محققان شناخته شده ترین روش های تربیتی والدین را به سه نوع کلی دسته بندی کرده اند: الف. سهل گیرانه؛ ب. سخت گیرانه؛ ج. مقتدرانه. شیوه های تربیتی متفاوت در خانواده ها، آثار متفاوتی در شکل گیری شخصیت و رشد و تربیت اجتماعی، عاطفی هیجانی و عقلانی فرزندان دارد.

شیوه ی تربیتی سخت گیرانه(دیکتاتوری) در خانواده های سخت گیر، بر قدرت والدین تأکید می شود. این خانواده ها تابع اصول دیکتاتوری اند، به این معنا که یک نفر، حاکم بر رفتار دیگران است. این فرد غالباً پدر و گاهی ممکن است مادر باشد و در غیاب پدر و در موضوعاتی که به وی واگذار شده است، اعمال نظر کند و به کنترل رفتار فرزندان بپردازد. در چنین خانواده ای، تنها دیکتاتور تصمیم میگیرد، هدف را تعیین میکند، راه را نشان می دهد، وظیفه ی افراد را مشخص می سازد و امور زندگی را ترتیب می دهد و همه باید به دلخواه و مطابق میل او رفتار کنند. فقط او حق اظهار نظر دارد و دستورش بدون چون و چرا باید اجرا شود. در چنین روشی، والدین برای اجرای دستورهای خود نیازی به ارائه ی دلیل نمیبینند. پدر مستبد حتی در کارهای مربوط به کودکان، امیال آنها را در نظر نمیگیرد و بدین صورت، آنان از حقوق خود بی بهره می مانند. در این شیوه ی تربیتی، تنها والدین و به ویژه پدر از استقلال برخوردار است و برنامه ی کار اعضای خانواده (فرزندان) را معین میکند. وی در کوچکترین عمل دیگران دخالت و ارزش کار آنها را تعیین می نماید. آنچه او خوب بداند، خوب است و آنچه به نظرش بد جلوه کند، بد تلقی می شود و باید ترک گردد. او می تواند از کار دیگران انتقاد کند، ولی آنچه خود انجام میدهد، بدون چون و چرا به تأیید دیگران می رسد. والدین سخت گیر، رفتارهای عاقلانه، عملکرد خوب در مدرسه، درست غذا خوردن و تمیزی را از کودک توقع دارند. آنان از کودکان خود میخواهند که مسئولیت کارهای خانه را به عهده بگیرند و بر خود مسلط باشند و از رفتارهای پرخاشگرانه بپرهیزد. این والدین، رفتارهای آینده بچه های خود را دنبال میکنند و درباره ی رقابت های اجتماعی و تعامل اجتماعی غیر مؤثر فرزندان خود اضطراب دارند.

آثار شیوه ی تربیت سخت گیرانه \* فرزندان والدین سخت گیر ظاهراً در حالت تسلیم و اطاعت از پدر و مادر به سر می برند، ولی در واقع دچار هیجان و اضطراب اند. \* کودکانی که در خانواده ی سختگیر بزرگ می شوند، معمولاً مطیع و فرمان بردارند؛ ولی در بیشتر موارد رفتار شان همراه با پرخاشگری است. آنها بین هم بازی های خود محبوبیت زیادی به دست نمی آورند، زیرا برای

**بحر بی کران (معلم شهید دکتر علی شریعتی) ای علی!**

در جوار تربت پاک اسوه ی صبر و استقامت آرمیده ای، اما هنوز هم زنده ای، که شهیدان زنده اند... دریای آتش بود، شعله می کشید و نعره می زد. نالان و اشکیار همچون عاشقی مست، زورگویان زمان را بیرحمانه تازیانه می زد که: "ظلم را عمر کوتاهست و کاخ ستمرگان پای در آب دارد". بیدار شده بود، عاشق علی بود. در کویر بی انتهای وجودش، ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنید، آن امام راستین خود را که سر در حلقوم چاه می برد و می گریست. آری، مگر میتوان عاشق علی بود و ساکت نشست. سخنرانی های تکان دهنده و صاعقه وار او در زمینه ی "خودآگاهی و استعمار" مرداب خفته ی ذهن دانشجویان را که در آن زمانه ی بی های و هوی لال پرست، مورد حمله ی امواج فرهنگ غربی قرار گرفته بود به تکاپو انداخت و جلبک غفلتها را زدود. ساواک تشنه ی خونش شده بود، اما مگر می شود کسی را که ۶۰۰۰ نفر دانشجو در کلاس درسش ثبت نام می کنند به راحتی از پای در آورد؟ پس او را از زندان رهانیدند تا چنین وانمود کنند که به مرگ طبیعی مرده است. به شدت تحت نظر بود، ایران را به مقصد انگلستان ترک کرد و همانجا به دست هرزه علف های وحشی باغ کال پرست (ساواک) به شهادت رسید و روح بلندش به پرواز در آمد و با معبود خویش به درجه وحدت روح رسید.



شده اتحاد معشوق به عاشق از تو، رمزی

نگهی به خویشتن کن که خود آفتاب گشتی  
 "شفیعی کدکنی" به قلم: علی قربانی

با تشکر از آقایان:  
 علی باقری، حاج طیب رزاقی، حمیدرضا پورررات، علی قربانی  
 ۰۳۷۹۹۱۸۰۹۱۹۷۴۳۱ شماره حساب ماهنامه ییم و مروارید.  
 ملی- به بام محمدامین مسگری

بدلیل کمبود فضای ماهنامه دو روش دیگر تربیت فرزند را در شماره های بعدی دنبال کنید.  
 کلام پایانی: شاید با خواندن متن فوق، فرزندان باشند که فکر کنند والدینشان از دسته ی دیکتاتور ماآبانه هستند، و پدرانی که در مقابل همین فرزندان فکر کنند شیوه ی فرزندپروری آنها این گونه نیست، و یا حتی با اذعان اینکه: بله همین طور است و باید همین طور باشد، نظام فکری دیکتاتوریشان را اینجا هم بخواهند پیاده کنند. در هر حال، هدف ما اطلاع رسانی در حد توان است که امیدواریم مفید واقع شود.